

۱۴ ۷۱ ۸۸۸

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ رستم و اشکبوس

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: سعید رمزی

www.ketab.ir

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: جنگ رستم و اشکیوس / تالیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش سعید رمزی. مشخصات نشر: تهران: ایرمان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. شابک: ۶-۷-۹۷۲۴۳-۹۷۸-۶۰۰. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی
قرن ۴. شناسه افزوده: رمزی، سعید، ۱۳۴۵. گردآورنده. رده بندی کنگره:
۱۳۹۵ش۱۴/PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۲۱/۸۱. شماره کتابشناسی:
۲۲۰۱۵۳۶

تهران: حیات دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶
تلفن: ۰۹۱۲۰۸۴۶۶۱۹۵-۶۶۱۹۰۲۲۰

گلچین اشعار حماسی شاهنامه ۴ جلد

جنگ رستم و اشکیوس

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: سعید رمزی

ناشر: انتشارات ایرمان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۶-۷-۹۷۲۴۳-۹۷۸-۶۰۰

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۵		مقدمه
۱۱		آرامی با من کیخسرو از کار سپاه
۱۳		دیدن طوس سداش را به خواب
۱۵		فرستادن افر سیاب خسان و کاموس را به یاری پیران
۱۷		رزم رستم با آشکوبوس
۲۰		پرسیدن پیران از آمدن رستم
۲۲		لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان
۲۴		کشته شدن انوا به دست کاموس
۲۵		کشته شدن کاموس به دست رستم
۲۶		داستان خاقان چین
۲۶		خبر یافتن خاقان از کشته شدن کاموس
۲۸		رزم چنگیش با رستم
۲۹		فرستادن خاقان هومان را نزد رستم
۳۲		رای زدن پیران با هومان و خاقان
۳۴		آمدن پیران نزد رستم
۳۷		رای زدن تورانیان از جنگ ایرانیان
۴۰		سخن گفتن رستم با لشکر خویش
۴۴		لشکر آراستن ایرانیان و تورانیان
۴۵		سرزنش کردن رستم با پیران
۴۷		آغاز رزم
۴۸		رزم شنگل با رستم و گریختن شنگل

- ۵۰ رزم رستم با ساوه.
- ۵۱ کشتن رستم گهرگهانی را.
- ۵۳ گرفتار شدن خاقان.
- ۵۶ شکسته شدن سپاه تورانیان.
- ۵۶ خواسته بخش کردن رستم.
- ۶۱ نامه نوشتن رستم به کیخسرو.
- ۶۳ پاسخ نامه رستم از کیخسرو.

مقدمه

بوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس نازک و میدور زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و بیگ سراسرندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ به درجه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است ربه سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دریغاً شصت و پنج سالگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسبان «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تریب خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشرق و محرق، خورد و به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این شاهانه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجاییده شده، نسخه او شاهنامه مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آماز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظمه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان نه خریدار، بلکه گونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی، تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل و کشتن آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و پس از

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شب‌ی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌آید:

در ایوانها، نقده بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
 و این بیت را نیز در فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجا که تصور بر آن‌ها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنا بر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان بر می‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلایل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت سختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشتن بیژن	که چون رزم سازه بر سر سنا
ز تورانیان من بدین خنجر	بهرم فراوان سران و سر
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بند اندر
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهن
نبینی که این بدکنش دیمنا	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من بین ناه سرخ گرفتم به فال
ندیدم سحران و بخشیده‌ی
همه این سخن بر آسان نبود
به جایی نبود هیچ پادشاه
که اندر خور به اغ به دستم
سخن را نگه داشتم سال بس
جهاندار محمود با فر و جرد
بیامد نشت از بر تخت داد
از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام او کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود را در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برمِ شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نَبَشْتَنْد یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز از سبب ازیشان نبدم بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سرِ پندره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین عالی، که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهر دهقانان بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که برای استردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت. بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردی که باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن، بی‌اخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه که دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنین تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب ناسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او را از به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت به با آرزاه مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت ازادگان و بنیگام آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد باگمان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم انهد در پی پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از زرنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و فرزند فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شمس بن باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن از این بیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.